



تمرین پرسپکتیو با تماشای سریال لاست

از بین انواع مهارت‌های انسانی که یک مدیر موفق می‌تواند داشته باشد، توانایی درک پرسپکتیو دیگران یکی از ممتازترین مهارت‌هاست. این مهارت را می‌توانید از طریق تماشای فیلم و سریال تمرین کنید. سریال «گمشده» (Lost ۲۰۰۴) یکی از مشهورترین سریال‌های هالیوودی دو دهه اخیر است که احتمالاً بسیاری از شما سال‌ها پیش آن را دیده‌اید. پیشنهاد جالبی برای شما داریم. آن را دوباره و از زاویه علم مدیریت و رهبری کار تیمی ببینید و یک مهارت بسیار دشوار و مرموز، اما باارزش را تمرین کنید: «پرسپکتیو» یا «زاویه دید».

بینش یا بصیرت چیست؟

برای درک مفهوم پرسپکتیو ابتدا باید با مفهوم بنیادین دیگری به نام «بصیرت» آشنا باشید. در موضوع روانشناسی تیپ‌های شخصیتی، یک بحث جالب و جدی درباره «قوه شهودی» (قوه «بینش» یا «بصیرت» یا Intuition) وجود دارد که هر مدیری

حتما باید با آن آشنا باشد. این مهارت ممتاز و تا حدودی مرموز است که هر مدیری ندارد؛ توانایی خاصی که گاهی تحت عنوان «مدیر با بصیرت» از آن یاد می‌شود.

به زبان ساده، «بینش» یا قوه شهودی عبارتند از: «قوه تجسم» یا توانایی دیدن چیزهایی که در جهان فیزیکی هنوز وجود خارجی ندارند. گاهی بصیرت یعنی توانایی درک «روابط علتی و معلولی» پنهان بین افراد و اشیایی که در جهان فیزیکی وجود دارند. به عنوان مثال شاید شما ندانید دو نفر از کارمندان خیلی خوب و توانمند شرکت شما، در خفا از یکدیگر متنفرند یا به هم حسودی می‌کنند. اگر «مدیر با بصیرت»ی باشید قبل از وقوع یک تنش یا دعوا بین آن دو قادرید این رابطه نامرئی بین آن دو را کشف و مشاهده کنید و اگر فاقد چنین قوه‌ای هستید، وقتی متوجه چنین رابطه‌ای بین آن دو نفر خواهید شد که کار از کار گذشته و دعوایی بین آن‌ها رخ داده است.

[message_box text_color="light"]

پرسش این است که چطور می‌توانستید وقوع این ماجرا را پیش‌بینی کنید؟

جواب این است: «باید قوه تجسم و شهود داشته باشید؛ یعنی بتوانید از طریق استنتاج و تجزیه و تحلیل به وجود روابط پنهان بین افراد و اشیا پی ببرید.»

[message_box/]

پرسپکتیو چیست؟

به زبان ساده، پرسپکتیو (Perspective) یا زاویه دید (Viewpoint) به معنی دیدگاه است. درباره «دیدگاه» افراد مختلف - مثلا همکاران در محیط کسب و کار - صحبت می‌کنیم. درک دیدگاه دیگران معمایی، گاه دشوار است که بدون بهره‌مندی از قوای شهودی و بصیرت قادر به انجامش نخواهید بود. باید بتوانید زاویه نگاه دیگران را «تجسم» کنید. این مهارتی عجیب و تا حدودی مرموز است. از این جهت مرموز است که درک دیدگاه دیگران تقریبا مثل این است که یک دوربین مداربسته در جایی از

شرکت نصب کرده باشید و سپس خودتان - رفتار و کردار و نحوه برخوردتان با همکاران - را از زاویه آن دوربین ببینید. اتفاقی که در چنین مشاهده‌ای رخ می‌دهد «دیدن خودتان» از زاویه‌ای کاملاً متفاوت - زاویه نگاه دیگران - است. این همان «پرسپکتیو دیگران» از دید شماست. آن‌ها شما را «این‌طوری» می‌بینند.

پرسپکتیو؛ مهارتی استثنایی برای مدیران

از بین انواع مهارت‌های انسانی که یک مدیر موفق می‌تواند داشته باشد، توانایی درک پرسپکتیو دیگران یکی از ممتازترین مهارت‌هاست. بسیاری از ما فاقد قوه شهودی یا بصیرت هستیم؛ بنابراین متأسفانه اغلب ما نمی‌توانیم دیدگاه یا پرسپکتیو دیگران را درک کنیم؛ اما این مهارت ممتازی است، چون مثل خواندن ذهن دیگران است. تصور کنید می‌توانستید قبل از حضور در یک جلسه مهم کاری - مثلاً یک معامله یا قرارداد تجاری - ذهن طرف مقابل را بخوانید. در آن صورت حتماً می‌توانستید استراتژی هوشمندانه‌تر یا زیرکانه‌تری اتخاذ کنید. درک پرسپکتیو دیگران یک مهارت استثنایی برای مدیر یک کسب‌وکار است؛ زیرا به کمک آن می‌تواند زاویه نگاه هر یک از کارمندان و کارشناسان خود را بفهمد و فراتر از همه این دیدگاه‌ها، بهترین و موثرترین تصمیمات را به نفع کسب‌وکارش بگیرد.

۳ روایت موازی در یک قصه

سریال «گمشده» یا «لاست» ماجرای سقوط اسرارآمیز یک هواپیمای مسافربری در جزیره‌ای ناشناخته در ناکجاآباد است. این قصه مهیج و ماجراجویانه مسافران سرگردانی است که نمی‌دانند چرا هواپیما سقوط کرده، چرا هنوز زنده‌اند و چطور می‌توانند خودشان را از آن سرزمین ناشناخته نجات دهند. اگر هنوز این سریال طولانی را ندیده‌اید، می‌توانید یک‌بار آن را فقط برای سرگرمی تماشا کنید. اما بحث ما با دوباره دیدن فیلم معنی پیدا می‌کند. تماشای فیلم روش جالب و موثری برای

تمرین و آشنایی با پرسپکتیو دیگران است. بدیهی است که هر فیلمی روایت و زاویه نگاه خاص یک کارگردان را از یک قصه به تصویر می‌کشد؛ اما چون از واقعیت جلوی چشممان چند برداشت کاملاً متفاوت می‌شود استخراج کرد، کارگردان بعضی از فیلم‌ها به صورت محسوس یا نامحسوس قصد دارند این روایت‌ها و پرسپکتیوهای موازی را برای بیننده برجسته کند. سریال لاست یکی از همین قصه‌ها است.

سه روایت اصلی و موازی در این قصه وجود دارد: روایت متافیزیکی، روایت مدیریت بحران و روایت علمی تخیلی. بسته به اینکه سلیقه و تجربه سینمایی قبلی شما چیست، احتمالاً بار اول ذهن شما فقط با یکی از این سه روایت درگیر داستان می‌شود. تمرین شما این است که سعی کنید دو یا سه بار سریال را تماشا کنید؛ اما هر بار از زاویه متفاوتی به داستان نگاه کنید.

روایت متافیزیکی قصه درباره فرصت دوباره تقدیر به آدم‌هایی است که در سرگذشت زندگی خود تاکنون چندان موفق نبودند. تئوری نویسنده قصه مهم نیست. شاید اصلاً باور و اعتقاد شما چیز دیگری باشد. مهم این است که بتوانید این پرسپکتیو را در لابه‌لای حوادث و دیالوگ‌های قصه ببینید. مثلاً به کاراکتر «مایکل»، یک مهندس بیکار دقت کنید. او یک سیاه‌پوست و پدري ناموفق است که بیشتر به‌خاطر ارضای حس کنترل داشتن بر اوضاع درهم‌وبرهم زندگی خودش پدر شده تا به‌خاطر بزرگ کردن یک انسان و این نکته جالب و قابل تاملی است.

شیوه‌های مدیریت بحران

در روایت مدیریت بحران این قصه - که احتمالاً برای مدیران کسب‌وکارها جالب باشد - چالش سازگار شدن یا نشدن با بحران، محیط و شرایط جدید بحث اصلی داستان است.

در شرایط بحرانی هرکسی تحلیل، برداشت و راه‌حل خودش را برای خروج از بحران دارد. این راه‌حل‌ها بیش از آنکه به حل مساله برای همه افراد بحران‌زده ختم شود به

سلیقه و امیال شخصی افراد و برداشت آنها از مصلحت خودشان ختم می‌شود. سعی کنید این چالش فردی را در مواجهه کاراکترهای قصه با بحران تشخیص دهید. یک نمونه جالب از این مساله، بررسی رفتارهای خودخواهانه کسی مثل کاراکتر «ساویر» در شرایط بحران و فاجعه است. با مطالعه موردی (Case Study) روی چالش آدم‌های خودپسند می‌توانید پرسپکتیو این افراد را بفهمید؛ اینکه در زمان بحران، برای نمایش افاده و برتری‌طلبی خود مخاطب پیدا نمی‌کنند، چون در موقع بحران، منابع کافی وجود ندارد تا آدم‌های خودشیفته باتکیه بر سوبسید «فراوانی منابع» دوپینگ کنند و ضمن پنهان کردن ضعف‌های شخصیتی و از جمله وابستگی به دیگران و منابعشان، به نمایش افاده خود ادامه دهند.

تا نیمه فصل دوم سریال شما فقط با شیوه مدیریت بحران یکی از شخصیت‌های اصلی قصه - پزشکی به نام جک - روبرو هستید. به‌عنوان یک درمانگر، جک یک لیدر طبیعی در میان گروه انسان‌ها است. او یک تامین‌کننده امنیت سلامت - دومین نیاز حیاتی در تئوری هرم مازلو بعد از غذا و سرپناه - است. روش او «درمانگرانه» و استراتژی اصلی او دلسوزی برای حفظ سلامتی جسم و روان همسفران قصه است. اما از نیمه فصل دوم شیوه متفاوتی از مدیریت بحران را مشاهده می‌کنید. دختری به نام آنا لوسیا که افسر پلیس است و می‌خواهد همان جنس بحران‌ها را با روشی اقتدارگرایانه و نسبتاً خشن مدیریت کند.

پرسپکتیوهای دیگر

جایی میان روایت متافیزیکی و روایت مدیریت بحران در سریال گم‌شده، به این نظریه تکاملی (Evolution) هم فکر کنید: اینکه انسان موجودی هوشمند است، شاید نه برای اینکه آدم خوبی باشد؛ بلکه احتمالاً هوشمندی «اسلحه» انسان است تا ضعف‌های فیزیولوژیک او را در دنیای حیات وحش پوشش دهد. بعضی اندیشمندان با این نظریه مخالف‌اند. ولی بد نیست در دنیای رقابت‌های بی‌رحمانه در بازار، گوشه چشمی هم به این انگاره‌های بدبینانه داشته باشیم.

از روایت علمی تخیلی قصه عبور می‌کنیم. این روایت بیشتر در فصول ۵ و ۶ سریال به شکل عقب و جلو رفتن در تونل زمان جلوه می‌کند. یک پرسپکتیو چهارم و مرموز هم در این قصه وجود دارد: پرسپکتیو مبهم آدم‌های ناشناخته جزیره که از آنها تحت عنوان «دیگران» یاد می‌شود؛ کسانی که تاسیسات عجیبی در جزیره ساخته‌اند و گویا مشغول مطالعه و آزمایش روانشناسی (Experiments) روی مسافران بحران‌زده هستند. آنها دست بالا را در کنترل جزیره دارند و حتی از دید تماشاچیان فیلم پنهان شده‌اند.

[message_box text_color="light]

هر یک از این پرسپکتیوها را می‌توان در هربار تماشای اپیزودهای سریال بازشناخت. تشخیص و تمیز دادن بعضی از پرسپکتیوها برای بعضی افراد ممکن است دشوار باشد. اما تمرین شما همین است؛ اینکه بتوانید یک قصه واحد را از دیدگاه‌های متفاوت ببینید و ارزیابی کنید.

[message_box/]